دنیا به روایت تصویر

نشنال جئوگرافیک- بازار ماهی فروشان، ویتنام

تلگراف- عبور تیم بانوان بریتانیا از قطب جنوب، بدون هیچ وسیله کمک کننده

گتی ایمیج- هنرنمایی تیم آکروبات ارتش هندوستان

▪ در محضر بزرگان ▪

راه رسیدن به کمالات چیست؟

مرحوم آیـتا... بهاءالدینی دربـاره اهمیت بندگی خدا فرمودند: «راه رسیدن به مقامات عالی انسانی، که حد نهایت نـدارد، در سایه بندگی است. انسان به میزانی که حرکتش الهی شود و خالص گـردد، به خدا و اولـیای او نزدیک می‌شود. انسان باید از انبیا تبعیت کند و راه آنان را بـرود تا به کمالاتی که بـرای او آمـاده کرده‌انـد برسد.»

برگرفته از «نسخه‌های شفابخش»

▪ پند نیکان ▪

▪ داستانک ▪

تنهایی

دیگر شده بود تمام امید و تکیه گاهش. به خصوص که این سال های آخر روزی نبود که تنهایی جایی رفته باشد. همیشه در کنارش بود و حالا مثل هر روز، امروز صبح با هم به پارک آمده بودند. بعد از آن اتفاق... ناگهان تنها شده بود. غم و ماتم درون چهره پیرزن موج می زد. در برابر حیرت رهگذران مانند کودکان مادر از دست داده اشک می ریخت. نمی دانست حالا تنهایی چگونه به خانه باز گردد!

پیرزن با چشمانی گریان ومستاصل خیره مانده بود، به عصای شکسته اش.

سایت داستانک اثر مجتبی صمدیار

▪ فارسی بنویسیم ▪

هارمونی یا هماهنگی؟

به وحید که سخت مشغول نگاه کردن به کوه و جنگل و ابرها بود، نزدیک شدم و گفتم: «کجایی دانشمند؟» جواب داد: «ببین چه هارمونی جالبی بین اجزای طبیعت است.» گفتم: «قبول دارم. همیشه خداوند بهترین ها رو برای بندگان خودش می خواد. اما بنده ها با اسراف و زیاده خواهی همیشه این هماهنگی رو به هم می ریزن. گاهی اوقات بنده های خوب خدا هم رعایت نمی کنن و دیده شده که واژه بیگانه «هارمونی» رو به جای واژه فارسی «هماهنگی» به کار بردن.» وحید با حالتی پشیمان جواب داد: «اون بنده های به قول شما خوب خدا، قول می دن دیگه این کار رو تکرار نکنن.» به سمت وحید رفتم و دستی به شانه او زدم و گفتم: «حالا می ارزه به همراه اون بنده های خوب خدا، بزنیم به کوه و دشت.»

اسماعیل فریدونی

▪ نیاز طنزی ها ▪

▪ اندکی صبر ▪

قطار خیال

قرارم!
قطار خیالت
به جایی می بَرَد مرا
که هرگز قرارمان نبود ...!

بهروز جلیلوند

▪ دور دنیا ▪

بلند ترین اسب دنیا!

گینس ورلد رکورد- «بیک جیک» نام اسبی از نـژاد بلژیکی است کـه لقـب بـلنـد ترین اسب دنیا را به خودش اختصاص داده است. ایـن حیـوان بـه قـدری زیـبـا و بلند اسـت که صاحبش برای نمایش آن به گردشگران، حسابی پولدار شده است! «بیک جیک» ۲۱۰ سانتی متر قد دارد و نامش در کتاب رکورد های گینس ثبت شده است. این اسب ماده دو کره اسب دارد که آن ها هم به زودی جای مادرشان را خواهند گرفت.

بازرگان کشتی ساز

آدیتی سنترال- یک بـازرگـان بازنشسته انگلیسی که همیشه رویـای داشـتـن یک کشتی بـزرگ را در سـر داشـت، حـالا در سـن ۶۰ سالـگی در حـال تکمیل کشتی خـودش بـعـد از ۱۲ سال کار مداوم است! او این کشتی را به تنهایی و با دستان خودش ساخته است و برای ساخت آن تا کنون ۱/۸ میلیون دلار و هزاران ساعت وقت صرف کرده است. او مدتی دوره های تخصصی ساخت کشتی را گذراند و تصورش این بود که ظرف مدت پنج سال این کار را تمام کند. اما این پروسه بسیار وقت گیرتر و گران تر از آن چیزی بود که تصور می کرد، به طوری که در انتها مجبور شد خانه و تجارتش را بفروشد!

برگزاری مراسم عروسی بین زمین و آسمان

یـک زوج جـوان مـاجـراجـو زنـدگـی مـشـتـرک خـود را بین زمـیـن و آسـمان آغـاز کـردنـد. رایـان و کیمبرلی که صخره نورد هستند، به همراه دوسـتـان و همکاران شـان در ارتفاع ۱۲۰ متری زمین و در حالی که روی یک تور بندبازی ایستاده بودند، مراسم ازدواج خود را برگزار کردند.

▪ زندگی بزرگان ▪

مسئولیت پذیری دکتر شیخ

ذوق زده و با هیجان زیاد دوید جلوی پای دکتر: «پدر بیاین ببینین توی این مجله درباره شما چی نوشتن!» دکتر شیخ موتورش را کنار حیاط گذاشت و مجله را از دست فرزندش گرفت. پسر توی صورت پدر نگاه می‌کرد. منتظر بود پدر مقاله را بخواند. گل از گلش بشکفد و برای خبر خوشی که به او داده هدیه‌ای بگیرد. دکتر هرچه بیشتر مقاله را خواند، چهره‌اش بیشتر در هم رفت! پسر تعجب کرده بود. تا جایی که یادش بود، تمام مقاله پر از تعریف و تمجید از مقام علمی پدرش و حالات و سلوک انسانی‌اش بود. جایی از مقاله را به خاطر نداشت که اشکال و نقدی متوجه پدر دکترش باشد. دکتر تمام مقاله را خواند. مجله را برگرداند به پسرش. دستی به سر پسرش کشید و راه افتاد طرف اتاقش. چهره‌اش اما همچنان گرفته و ناراحت بود. پسر نمی‌توانست تعجبش را پنهان کند و برود پی کارش. دنبال پدر راه افتاد: «پدر! ببخشید، چیز بدی درباره شما توی مجله نوشته بودند؟!» «نه پسرم. چیز به ظاهر بدی نبود. اما حرفی هم نبود که جای خوشحالی باشد. این‌ها درباره اعمال و رفتارهایی از من نوشته بودند که وظیفه اصلی یک پزشک است. هیچ کدام‌شان رفتار خاصی نیست که آدم درباره‌اش به‌به و چه‌چه راه بیندازد. این‌هایی که توی مجله نوشته‌اند، چیزی نیست جز همان رفتارهایی که ما در سوگندنامه پزشکی به آن قسم خورده‌ایم. اصلا باید همه پزشک‌ها همین‌طوری باشند. این دیگه به‌به و چه‌چه نداره...»

برگرفته از «فریاد در تاکستان»، اثر محمد خسروی‌راد

▪ پاسخ آزمون هوش ▪

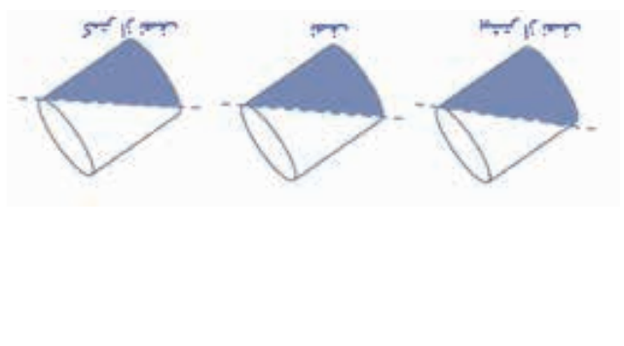

▪ زندگی سلام ▪

- لعنت به کسی که اهرم دوش حموم رو نمی زنه پایین و شیر رو می بنده!
- نوشته خاویار رو با زرده تخم مرغ نخورید، مسمومیت ایجاد می کنه. چشم داداش، اگه از نزدیک خاویار دیدیم، چشم!
- یک روز خوب میاد که وقتی گوشیمون رو می دیم به یکی یه عکس مشخصی رو نگاه کنه، عکس قبلی و بعدی رو چک نکنه!
- من میرم کافه فقط «موکا» سفارش میدم. آخه اگه چیز دیگه سفارش بدم و به جاش شیرکاکائو بذارن جلوم هم نمی فهمم!
- ولی جدی خوش به حال شمالی ها که تو مسافرت زندگی می کنن!
- اما انصافا اگه از کیش لباس می آرید و می پوشید و عکس می گیرین و می ذارین تو گروه های فامیلی، اسم خودتون رو مدلینگ نذارین!
- ۹۱ درصد هدر رفت آب تو کشاورزیه، ولی بابام مسواک زدن هر شب من رو باعث خشکسالی این کشور می دونه!
- مازیار فلاحی یه جوری یواش می خونه که آدم فکر می کنه سر جلسه امتحانه و تقلب می خواد!

Like Comment

▪ بریده ها ▪

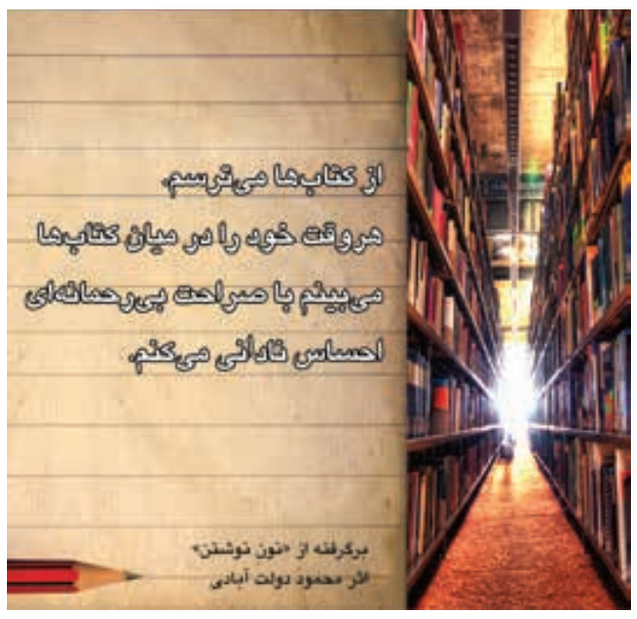

▪ آزمون هوش ▪

اندازه گیری حجم لیوان

یک لیوان کاملا استوانه ای به شما داده اند که درون آن مقداری آب است. چطور بدون استفاده از هیچ وسیله دیگری یا خالی کردن آب آن، متوجه می شوید که آب درون لیوان دقیقا نصف حجم لیوان است یا بیشتر از نصف یا کمتر از نصف؟

▪ پاسخ مسابقه چی شده؟ ▪

هواپیما داره میاد...

سلام. بعد از این همه برگزاری مسابقه، هنوز برامون معماست که چرا جواب هاتون رو بعد از پایان وقت می فرستین؟! از این عجیب تر این که هنوز عده ای بدون نام پیامک می فرستن یا به جای شرح عکس، جمله و داستان و درددل و بیانیه و چیزهای نامربوط می فرستن! ممنون از همه که درست تو مسابقه شرکت کردن، هنوز مشغول رایزنی برای تهیه جایزه هستیم، به محض این که نتیجه اش مشخص بشه خبر خوش رو بهتون می دیم! دم تون گرم و خوش باشید همیشه.

* وقتی که جغد یک گزارشگر به جای صاحبش می خواد برای بقیه پرنده ها گزارش کنه!

امیرحسین سلطانی

* وقتی دیگر پرندگان پی به اهمیت تخم مرغ بردن و سعی دارن تخم کنن تا شاید خواهان پیدا کردن!
* وقتی که طرف چشم بسته بله را می گوید.

مهدی سیدمحمدی

متین شکروی، بیرجند

* وقتی در کودکی دیر به حرف اومدی ولی الان تلافی می کنی و تو خواب هم حرف می زنی!

سیدحسین آروند

* وقتی داری برای خودت راه میری و بعدش انگشت شستت می خوره به پایه میز.

علی آقایی

* وقتی دم غروب از خواب پا می‌شی، نمی دونی کی هستی، کجایی، چند شنبه است؟

مسعود عطایی

* وقتی دختره سر سفره عقد میگه بعععله!

آزاده ریاحی

* وقتی آقایون تو حمام هستن و فکر می کنن سلطان سنتی خوندن شدن!

نوناجمشیدی

* وقتی توی همایشی از بس مطالب جذابه، سعی می کنی خوابت نبره.

اسعدی

* وقتی که نامزدت پشت موتورت نشسته و داری واسش آواز می خونی.

فرهاد دوست علی

* وقتی که تو سرعت بالا پشت وانت وایستادی!

جواد طهان

* وقتی آماده می شدیم تا واکسن فلج اطفال رو بریزن تو دهن مون، یادش به خیر!

مصطفی نادروردی

* وقتی که می خوام از تمام هوای پاک حداکثر استفاده رو بکنم.

علی خشخاشی مقدم

* وقتی مرخصی پایان دوره سربازی رو بهت بدن.

علی اژدری

* وقتی تو بچگی کله سحر به زور این که «هواپیما داره میاد» صبحونه می چپوندن تو دهن مون!

هاشم قنبری

* وقتی سوار ترن هوایی می شی نمی دونی بخندی یا گریه کنی.

هادی چیت گران

▪ دی روزنامه ▪

مرگ بدون دخالت دست

در خبرها خواندیم مصطفی مستور، نویسنده معاصر به اعمال ممیزی بر رمان جدیدش اعتراض کرده و گفته از خیر انتشار این کتاب می‌گذرد. از طرف دیگر خانم فرزانه کرم‌پور، نویسنده دیگر کشورمان هم گفته بود ممیزی‌های ارشاد در این حد است که در یک داستان مرد نمی‌تواند زن غریبه را با دست‌هایش خفه کند! از آن جایی که ما این جا نشسته‌ایم تا فقط برای مشکلات راه حل پیشنهاد بدهیم، دست به کار شدیم و چند موقعیت برای حل کردن مسالمت‌آمیز این ممیزی یافتیم.

مرد که به شدت اعصابش از رانندگی خودروی جلویی به هم ریخته و قصد دارد حساب راننده را برسد، به زور از او سبقت می گیرد، جلویش ترمز می زند، پیاده می شود و به سمت خودروی جلویی حرکت می کند. راننده زنی است که مشغول صحبت با تلفن است و اصلا متوجه نشده این مرد کیست و چرا عصبانی است. مرد با عصبانیت به شیشه ماشین زن می زند. زن بی توجه شیشه را پایین می دهد. مرد یک بطری به زن می دهد و اشاره می کند آن را بخورد. زن بطری را بی هوا می گیرد و می خورد. روی بطری نوشته «مرگ موش». ولی گویا تاریخ مصرف آن گذشته و تاثیری ندارد. مرد کاتیوشا را از توی صندوق عقب درمی آورد و به سمت ماشین زن نشانه می رود. بنگ... خوشحال از این که بدون هیچ برخورد و به جا گذاشتن اثری به نتیجه رسیده، سوار خودرواش می شود و گازش را می گیرد و می رود.

در داستان دیگری مرد معتاد می خواهد از شر زن صاحبخانه که شش ماه است مدام اجاره خانه اش را طلب می کند خلاص شود. ولی بنا به ممیزی های ارشاد تصمیم می گیرد نقشه ای بکشد. در فصل بعد کتاب می خوانیم: زن صاحبخانه در می زند. مرد با لبخندی موذیانه به در نگاه می کند و با لذت دکمه ای روی گوشی تلفنش را فشار می دهد. برق به جریان می افتد. اهرم ها جابه جا می شوند. صدای چرخ دنده به گوش می رسد. دریچه ای زیر پای زن صاحبخانه کنار می رود. زن داخل تونلی به پایین سر می خورد که همزمان برق هزار ولت به آن وصل است و آب جوش در آن جریان دارد. در انتهای سرسره دریاچه ای پر از سوسمار گرسنه به انتظار زن نشسته اند. مرد معتاد از این که بدون دخالت دست از شر زن صاحبخانه خلاص شده است به خودش می بالد و به ادامه نشئگی اش می پردازد!

علیرضا کاردار

▪ کاریکلماتور ▪

▪ ما و شما ▪

شماره پیامک: ۲۰۰۰۰۹۹۹

* در صفحه یک شنبه همشهری سلام عکس یه عابر بانک رو چاپ کردین و نوشتین عابر بانکی که مدت هاست مورد استفاده قرار نگرفته. واقعا در عصر ارتباطات از شما بعیده که عکس یه عابر بانک توی اهواز رو مورد مسخره قرار بدین.

ما و شما: به زبان طنز می خواستیم بی توجهی به وضعیت هوای اون شهر رو نشون بدیم.

* آق کمال، چند تا دلار قدیمی دارم، با قیمت خوب، فقط به تو می فروشم، اگه خریدار باشی!

آق کمال: مویم چند تا سکه ۲ تومنی و ۵ تومنی قدیمی تمیز دارم، با همونا تاخت مزنی؟!

* اونی که هر دم پیام میده مسابقه «چی شده» خنک شده، شاید از لجشه. چون اسمش رو چاپ نمی کنن! بابا حسادت تا کجا؟

بهروز میرسعیدی، رشتخوار

* همسر عزیزم زینب جان، با نهایت تشکر و قدردانی از زحمات تو همسر گلم در زندگی مان، تولد حضرت زینب سلام ا... علیها و روز پرستار را به تو همدم و مونسم تبریک می گویم و شفاعت از آن حضرت را برایت خواستارم.

یار زندگی ات حامد

پاسخ خفن استریپ شماره قبل: چاپلوسی - پاستوریزه دریادل